



15 سپتمبر 2016

داکتر سید عبدالله کاظم

انگلیسها و بقدرت رسانیدن امیر حبیب الله کلکانی به حیث یک دوره انتقالی

در دهه دوم قرن بیستم هنگامیکه سه کشور مسلمان هریک ترکیه، ایران و افغانستان تقریباً همزمان راه تحول و تجدد را پیش گرفتند، دو کشور اول الذکر با استفاده از قدرت نظامی و سرکوب گر دولت، اصلاحات را به منصفه اجرا گذاشتند و عنعنه گراها نتوانستند برضد آن قیام کنند. در افغانستان شاه امان الله بدون توجه اساسی به استحکام قوت نظامی، خواست فقط به استدلال و منطق از طریق صحبت و ارشاد پروگرام های اصلاحی خود را عملی سازد که متأسفانه به تحریک و زمینه سازی بیگانگان با مخالفت عنعنه گراها و محافظه کاران مذهبی مواجه شد.

شاه امان الله به این نظر بود که: «امروز وقت قلم است، نه شمشیر!» و اما این روش او در جامعه عنعنوی آنوقت افغانستان که چشم مردم هنوز در روشنی تمدن عصری باز نشده و حتی ضدیت شان با استعمار انگلیس در ضدیت با تجددگرایی غرب بازتاب یافته بود، هر نوع نوآوری بزعم غربی معادل به کفر پنداشته می شد، لذا بر علیه آن موقف خصمانه اتخاذ میگردید. به گفته اولسن: «هرگاه لباس غربی برای شاه و حامیان تجدد طلب او معرف اشاعه تجدد بود، برای عامه مردم هرگاه صریحاً در تشابه با کفر نبود، حداقل اهانت به عنعنات آنها تلقی می شد» (اولسن، آستا: اسلام و سیاست در افغانستان، مترجم خلیل الله زمر، دنمارک، 2001، صفحه 130)؛ خاصتاً وقتیکه نو آوریها منافع گروهی و شخصی سران قبایل و رهبران مذهبی و علمای دینی را بطور مستقیم یا غیر مستقیم تهدید میکرد، آنوقت همه آنها در برابر تجدد دست بهم داده مجدانه در امحای آن وارد میدان عمل می شدند. در افغانستان دوره کوتاه ده ساله سلطنت شاه امان الله مواجه با همین حالت گردید.

دلایل سقوط این دوره پربار را هر محقق از یک زاویه خاص بررسی کرده است، بعضی آنرا در جریانات داخلی خلاصه کرده و علل سقوط را در ضعف نظامی دولت، در خیانت اراکین دولت، در تهدید منافع سران قبایل و رهبران و علمای دینی و در طبیعت عجول و تجددگرای شاه جستجو نموده اند و اما برخی دیگر جریانات داخلی فوق الذکر را زائیده عوامل بیرونی و رقابت دو همسایه بزرگ دانسته اند، بخصوص انگلیس ها که روی منافع سیاسی و منطقوی خویش عمداً و برطبق یک پلان منظم قدم بقدم جهت سرنگونی رژیم امانی تلاش کردند.

اغتشاش سقوی - یک طرح پلان شده!

در اثنای اغتشاش "سقوی" و بعد از آن، این ذهنیت روز بروز قوت گرفت که براه انداختن قیامهای پی در پی بر علیه رژیم امانی بیشتر ریشه های سیاسی داشت و اصلاحات فقط بهانه و وسیله تحریک مردم علیه دولت بود که در پشت پرده دست دراز انگلیس ها فعالانه نقش بازی میکرد. این ذهنیت نه تنها در حلقات داخلی روی زبان ها بود، بلکه بازتاب آن در مطبوعات خارجی از جمله نشرات آزاد

د پانو شمیره: له 1 تر 11

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

هند، جرمنی، فرانسه، ایتالیا، روسیه و ترکیه بسیار گسترده بود. مخصوصاً بعد از آنکه "دیپلی نیوز لندن" در شماره مؤرخ 5 دسامبر 1928 حضور "کلونل لارنس" معروف را در ماورای سرحد افغانستان به نشر سپرد و پرده از روی فعالیت های او زیر نام "پیرکرم شاه" برداشت، باور براینکه انگلیس ها در قیام شینوار و همچنان تقویه گروپ کلکانی در شمال کابل دست دارند، بیشتر شد. (برای شرح مزید دیده شود: نوید، سنزل: واکنش های مذهبی و تحولات اجتماعی در افغانستان 1919 - 1929، ترجمه: محمد نعیم مجددی، 1388 شمسی، هرات، صفحه 178 تا 180)

اینکه چرا انگلیس ها در تلاش سقوط هرچه زودتر رژیم امانی بودند، برمیگردد به دلایلی که بطورکل قبل از رسیدن امان الله خان بقدرت، حتی در زمان امیر حبیب الله خان سراج محسوس بود. این تلاش پس از اعلام استقلال کشور و شناسائی رسمی افغانستان به حیث یک کشور مستقل از طرف یک تعداد کشورهای بزرگ و مهم اروپائی، بخصوص شوروی بسیار جدی تر گردید، چنانکه در حوادث "ملای لنگ" و ورود "عبدالکریم" نقش انگلیسها مشهود گردید که بحث در این باره مطمح نظر در اینجا نیست. و اما اینکه انگلیسها از میان چندین مدعی قدرت (علی احمد خان والی، غلام نبی خان چرخ، محمد ولی خان و محمد نادر خان) چه کسی را میخواستند بجای شاه امان الله به سلطنت برسانند، سؤالیست که بدون شک میتوان گفت که هیچیک به اندازه محمد نادر خان مناسبتر برای انگلیس ها نبود.

رسیدن به این هدف یعنی به سلطنت رسانیدن سپه سالار محمد نادر خان کار ساده نبود، زیرا او و دو برادرش برای چند سال از وطن دور و از حلقه مستقیم قدرت در کشور بیرون بودند و در داخل نیز قدرت لازم نداشتند. بناءً انگلیس ها پلان تاکتیکی را برای این منظور طوری طرح کردند که نخست باید به ایجاد یک دوره انتقالی کوتاه مدت بپردازند تا رژیم امانی را سقوط دهند. برای این مقصد انگلیس ها و ایجنت های شان در قدم اول کوشیدند تا با راه اندازی قیامها در شینوار و جلال آباد دولت مجبور شود قوای نظامی بیشتر به آنجا اعزام دارد و بدانوسیله بنیه دفاعی در کابل ضعیف گردد و در عین حال برای پیشرفت قوای کلکانی بطرف کابل مساعد شود. علاوه آنها کوشیدند در اثر جلب و جذب قبلی بعضی از اراکین پر قدرت دولت بسوی مخالفین، از یکطرف اطراف شاه را خالی سازند و از طرف دیگر مقاومت قوای دولت را در برابر گروپ کلکانی خنثی نمایند.

با تطبیق این پلان انگلیسها متیقن بودند که شاه امان الله راه دیگر نخواهد داشت، جز آنکه یا تسلیم شود، یا فرار کند و یا در مقاومت کشته شود که در هر حالت قدرت در کابل بدست حبیب الله کلکانی می افتد و آن وقت کنار زدن او از قدرت کار دشوار خواهد بود.

همچنان در این تاکتیک، قبلاً سنجیده شده بود که اگر قوای کلکانی به شکست مواجه شود و سلطنت شاه امان الله از حادثه مصئون بماند، در آن صورت هیچ صدمه به شخص مورد نظر شان یعنی محمد نادر خان نمیرسد و حتی پس از آن او ادعا کرده میتواند که هدف از آمدنش قبول دعوت شاه و مقابله در برابر شورشیان بود، در این صورت احتمال داشت او قدرت از دست رفته را در دولت باز یابد.

انگلیس ها و رژیم سکوی:

سقوط رژیم امانی در کابل یکی از اهداف اولی انگلیس ها بود که برای نیل به این هدف آنها قوای سکوی را تشویق و تقویت نمودند، چنانچه وقتی حبیب الله در جنگ کابل زخمی شد، سفارت انگلیس فوری به مداوای او پرداخت. سفیر انگلیس "همفریز" در همین راستا کوشید تا با آماده ساختن طیاره انگلیسی زمینه خروج عنایت الله خان معین السلطنه سابق و پادشاه جدید را به هند فراهم سازد و

سلطنت حبیب الله کلکانی را رسمیت دهد. همچنان هنگامی که قوای طرفدار شاه امان الله (اکثرمتشکل از اقوام هزاره) در غزنی رو به پیشرفت گذاشتند، انگلیس ها به وسیله حضرت شوربازار اقوام سلیمان خیل را علیه شان شورانید و طیاره های انگلیسی به طرفداری قوای سقوی داخل فعالیت شدند.

در عین زمان کوشش انگلیس ها در آن بود تا هر چه زودتر به حکومت سقوی پایان دهند تا راه را برای سلطنت نادرخان باز نمایند. روی همین انگیزه بود که همفریز - سفیر انگلیس کوشید تا 586 نفراعضای کورد پلماتیک مقیم کابل را با فامیلهای شان (البته به استثنای آلمان ها و ترک ها) در ظرف مدت دوماه در 28 پرواز طیاره انگلیسی به پشاور برساند و آنها را از آنجا به کشورهای شان برگرداند. چون حبیب الله پایتخت را در تصرف داشت و به این ترتیب حیثیت دولت را بدست آورده بود، انگلیس ها در هراس بودند که مبادا با موجودیت سفارت ها و اعضای آن در کابل رژیم سقوی از طرف کشورهای دیگر به رسمیت شناخته شود. لذا همفریز به بهانه خطر جانی برای خارجی ها، آنها را جهت خروج فوری از کابل قناعت داد و بدینوسیله احتمال شناسائی رژیم را از بین برد. (آدامک، لودویک: "روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیست"، مترجم: محمد فاضل صاحبزاده، چاپ دوم، پشاور، 1370، صفحات 226 تا 230)

همزمان حکومت انگلیس با حکومت شوروی به تماس شد و تقاضای بیطرفی و عدم مداخله را در امور افغانستان نمود و چنان نشان داد که گویا انگلیس ها نیز بیطرفی را حفظ خواهند کرد. همین بود که شوروی ها نیز از حمایت و تقویه قوای غلام نبی خان چرخنی که برای اعاده مجدد سلطنت امانی در شمال کشور به فعالیت آغاز کرده بودند، طفره رفتند و این تلاش با بیرون شدن شاه از کشور بی نتیجه ماند. (شرح مزید: آدامک، لودویک: "روابط خارجی افغانستان...، صفحات 230 تا 233)

با دلایل فوق دیده میشود که این تاکتیک انگلیس ها مثل شمشیر دو تیغه بود که از یکطرف قوای سقوی را در برابر شاه امان الله تقویه میکردند و اما از طرف دیگر سعی داشتند تا عمر حکومت سقوی را هر چه کوتاه تر و زمینه آمدن محمدنادر خان را در کابل مساعدتر سازند.

پراکنده شدن مدعیان قدرت نیز در زمینه سازی بقدرت رسانیدن سپه سالار به سلطنت بسیار ممد واقع شد، چنانکه شاه امان الله از ادامه تلاش دست کشید و وطن را ترک کرد، غلام نبی خان نیز دوباره به شوروی رفت، علی احمد خان که دو مرتبه اعلان امارت کرده بود - یکی در جلال آباد و دیگری در قندهار، بالاخره توسط قوای سقوی در قندهار دستگیر و در کابل به توپ پرانده شد و شجاع الدوله خان از هرات به ایران و از آنجا به اروپا رفت.

در این حال اقوام ماوراء سرحد به کمک انگلیس ها کوشیدند زمینه های ورود محمد نادرخان را از هند برتانیوی به داخل افغانستان و به شهر خوست مساعد سازند و اقوام خوست، جاجی و منگل و که هنگام سرکوب کردن اغتشاش جنوبی از امان الله خان ناراضی بودند، حاضر شدند با نادر خان کمک کنند و نیز حضرت شوربازار که خیال امارت داشت و به انتظار انکشاف مزید در سلیمان خیل بود، مفاد خود را در حمایت از نادرخان دید و برای حفظ نفوذ خویش و ابراز بیطرفی نخست غلجائی ها را به کمک نادرخان فرستاد.

لذا نادر خان بنا بر دو دلیل تصمیم گرفت که مستقیماً به کابل حمله کند: یکی رفع خطر غلجائی ها و دیگر پیشنهاد شاه ولی خان که با انصراف از حمله بر غزنی و گردیز مستقیماً از بیراهه به کابل وارد شود، زیرا او میدانست که تعداد عساکر سقوی در کابل اندک است. در این موقع شاه محمود خان با یک لشکر دیگر از طریق ریشخور و دارالامان خود را بکابل رسانید. روز بعد بتاريخ 23 میزان

نادرخان نیز به چهلستون مواصلت کرد و فردای آن روز داخل کابل شد و در محله باغ علیمردان که جایگاه جدش سردار سلطان محمد خان طلائی بود، فرود آمد و از آنجا بتاريخ 24 میزان 1308 (16 اکتوبر 1929) هنگامی وارد ارگ گردید که قوای سقوی قبلاً زیر فشار جنگ های شدید ارگ را ترک کرده و به سمت شمالی - کوهدامن فرار نموده بودند. سپس محمد نادر خان با چندی از همراهان به سلام خانه رفت، جائیکه یک تعداد از طرفدارانش به انتظار ورود او بودند و موضوع بیعت مطرح شد که در نتیجه به پیشنهاد دو سه نفر معلوم الحال محمد نادرخان به پادشاهی افغانستان رسید.

سرنوشت امیر حبیب الله کلکانی:

پس از آنکه حبیب الله و تعدادی از یارانش به شمالی رفتند، محمد نادرشاه پیام خصوصی برایش فرستاد و از او دعوت کرد که از جنگ و خونریزی اجتناب نماید و موافقه کند که شامل حکومت جدید گردد. محمد نادرشاه یک وفدی را نزد حبیب الله فرستاد و در حاشیه قرآن مجید مهر و امضا کرد که با آنها از راه صلح و دوستی پیش می آید. اعضای این وفد عبارت بودند از: شاه محمود خان و شاه ولی خان، حضرات مجددی فضل عمر و محمد صادق، شیراحمد زکریا و فیض محمد زکریا، احمد علی لودی، یک روحانی از جلال آباد و یک سید از تگاب، بزرگ جان مجددی، محمد رفیق خان جمال آغائی، زلمی خان منگل و دیگران.

هیئت در کوهدامن بصورت منفرد و جمعی چندین بار با حبیب الله کلکانی و دستیاران مهم او صحبت کردند تا آنکه پس از صحبت های زیاد بالاخره نظر موافق حبیب الله را حاصل کردند. همان بود که همه به ذریعه موتر به کابل آورده شدند. سپس حبیب الله با عده ای از همراهان به دیدار محمد نادرشاه به ارگ رفت. در این دیدار وقتی حبیب الله داخل اتاق شد و به شاه سلام کرد، درحالیکه حاضران مجلس از جای خود حرکتی نکردند، محمد نادرشاه سرش را بلند کرد و با اشاره دست حبیب الله را در محل مشخص به نشستن دعوت کرد. به قول میرغلام محمد غبار: شاه نگاهی به حبیب الله انداخت و گفت: «خوب! حبیب الله خان شما از این همه خونریزی و ویرانی که در افغانستان نموده اید، چه مطلبی داشتید؟»، حبیب الله در جواب گفت: «تا وقتی که من اختیار داشتم، هر چیزی را که خیر افغانستان دانستم، اجرا کردم. حالا که شما اختیار دار افغانستان شده اید، هرچه را که خیر افغانستان میدانید، همانطور اجرا کنید!». محمد نادر شاه پس از شنیدن این جواب گفت: «خوب! حالا شما چند روزی استراحت کنید، باز هم خواهیم دید!»

غبار می افزاید: «مکالمه قطع شد و حبیب الله برخاست و از اتاق خارج شد. محافظین او را با رفقایش توسط موترها به زندان داخل ارگ رهنمونی کردند و آنها ده روز دیگر در این "مهمانخانه" بسر بردند، البته در نهایت بی اعتنائی به مرگ. در روز 11 عقرب به وقت دیگر [عصر] به امر شاه محبوسین را از زندان کشیده و از دوازده شمالی ارگ خارج و در زیر برج شمالی ارگ مشرف به خندق حصار استاده نمودند. درحالیکه تفنگداران دولتی قبلاً در آنجا بحال تیاری صف کشیده بودند، بعد از چند ثانیه صدای آتش تفنگ برخاست و اجساد خونین حبیب الله بچه سقا، برادرش حمیدالله سردار اعلی، سید حسین وزیر جنگ، شیر جان خان وزیر دربار، محمد صدیق خان قوماندان جبهه پاکتیا، ملک محسن والی کابل، عبدالغنی کوهدامنی قلعه بیگی بچه سقا و محمد محفوظ هندی معاون وزارت جنگ به روی زمین افتاد. فردا نعلش اینان روی چوبه های دار [در چمن حضوری] آویزان گردید.» (غبار، میرغلام محمد: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد دوم، چاپ اول، ویرجینیا، 1999، صفحه 19 و 20)

نقش انگلیس ها در عروج خانواده "مصاحبان":

در سال 1273 ش وقتی جورج کرزن (بعداً لاردر کرزن) به افغانستان سفر کرد و از مریضی امیر عبدالرحمن خان آگاه شد، طی یک نشست از امیر که تا آنوقت نخواست بود در باره جانشین خود اظهار نظر کند، صریحاً پرسید که جانشین او کی خواهد بود؟ امیر راز دل خود را مبنی بر گماشتن سردار حبیب الله خان به او گفت. کرزن ظاهراً آرام شد. (امیر عبدالرحمن خان: "تاریخ افغانستان - تاج التواریخ"، جلد اول و دوم، چاپ جدید، پشاور 1375، صفحه 292)

اما چون انگلیس ها بر احفاد امیر از جمله سردار نصرالله خان و فرزند ارشد او سردار حبیب الله خان چندان اعتماد نداشتند، لذا آنها از همان وقت در جستجوی یک بدیل مورد اطمینان و مطلوب خود برای سلطنت آینده افغانستان برآمدند که آن بدیل باید از سلاله محمدزائی، اما رقیب با دودمان امیر دوست محمد خان باشد. با این مأمول هیچ خانواده ای مساعدتر از خانواده سرداریحیی خان نبود.

سرداریحیی خان پسر سلطان محمدخان "طلائی" و خسر امیر محمد یعقوب خان بود که انگلیس ها بر او مظنون شدند و وی را در سال 1897 به هند برتانوی تبعید کردند. وقتی امیر عبدالرحمن خان به سلطنت رسید، از انگلیس ها تقاضا کرد تا خانواده یحیی خان را نیز از کابل دور کرده و در هند مقیم سازند. این خانواده مدت 23 سال را با تمام آل و بیت در هند بسربردند و اکثر فرزندان شان در همان جا چشم به دنیا گشودند، در همان جا به مکتب رفتند و با محیط فرهنگی هند برتانوی آشنا شدند. (آدامک، لودویک: "شخصیت های تاریخی و سیاسی افغانستان از 1747 تا 1945، گراس - اطریش، 1975، صفحه 264)

وقتی مریضی امیر عبدالرحمن خان کسب شدت کرد، انگلیس ها کوشیدند تا موافقت امیر را مبنی بر مراجعت خانواده سرداریحیی خان از تبعید گاه شان در هند حاصل کنند. امیر در آخر عمر با اینکار موافقت کرد و همان بود که دو فرزند سردار مذکور - هر یک سردار محمد یوسف خان و سردار محمد آصف خان به شمول خانواده سردار زکریا خان (برادر سردار یحیی خان) با همه فرزندان شان در سال 1901 از "دیره دون" هند به وطن برگشتند. بعد از وفات امیر عبدالرحمن خان فضای خانواده گی بخصوص پس از ازدواج امیر حبیب الله خان با صبیبه سردار یوسف خان (محبوب سلطان نورالحرم - بعداً ملقب به علیا جناب) بسیار صمیمی گردید و هر دو برادر به حیث مصاحبان خاص امیر و فرزندان شان که تعلیم دیده و جوان بودند، هر یک به مقام های بلند دربار عزت تقرر حاصل کردند. از آن به بعد با زیرکی و احتیاط که خاصه این خانواده بود، ستاره اقبال همه جوانان شان روبه عروج گذاشت و مدارج و مقام های نظامی و ملکی را به سرعت یکی پی دیگر پیمودند.

تبعید طولانی برای این خانواده چند خصوصیت بارز را بار آورد که ممد راه آینده شان بسوی قدرت و سلطنت در افغانستان گردید: آنها به حیث یک اقلیت در سرزمین بیگانه همیشه در یک حلقه خانواده گی فشرده، باهم متحد و پرتفاهم، فارغ از رقابت های درونی بار آمدند، تعلیم دیدند و به زبان های انگلیسی و اردو مسلط شدند و در عین زمان با تجدد و افکار عصری آشنا گردیدند. تقریباً همه جوانان شان از داخل خانواده آن هم فقط یک زن گرفتند و با خانواده های دیگر ارتباط و پیوند نیافتند که این وضع، اتحاد و همبستگی شان را مستحکمتر ساخت. لذا وقتی به قدرت رسیدند، یکی دیگر خود را حمایت و تقویت نمودند و برای ارتقای جمعی خود کوشیدند و نیز به فرزند بزرگ خانواده یعنی محمدنادر خان همه برادران و پسران کاکا منتهای احترام و اطاعت را پیشه کردند. از اینجاست که شیوه

سلطنت شان نیز یک سلطنت خانواده گی بود که تمام قدرت و مقام های بزرگ فقط در انحصار اعضای خانواده قرار داشت و منافع خانواده گی بالاتر از هر منفعت دیگر بود.

محمد نادر خان چگونه به قدرت رسید؟

محمد نادر خان در اپریل 1883 (حمل 1262ش) در "دیره دون" هند به دنیا آمد و در آنجا تحصیل کرد و مدتی در امور عسکری در آن کشور اشتغال داشت. در سال 1901 به معیت خانواده از تبعید گاه به وطن مراجعت کرد، شامل قوای نظامی شد و به سرعت رتبه عسکری را پیمود و در 25 سالگی به رتبه جنرالی رسید. او در سفر هند با امیر حبیب الله خان سراج جزء همراهان امیر بود، بعداً نسبت موفقیت در سرکوبی شورش منگل از طرف امیر موصوف به رتبه نایب سالاری ارتقا کرد. همانطور که اشاره شد، انگلیس ها از همان بدو مرحله در نظر داشتند تا محمد نادر خان را که از سلاله سلطان محمد خان و شخص مورد اعتماد شان بود، هر چه زودتر بجای سلاله امیر دوست محمد خان به سلطنت برسانند، چنانکه برای اینکار حتی در زمان سلطنت امیر حبیب الله خان سراج الملت نیز به نحوی تدارک دیده شده بود.

با آنکه شهادت امیر موصوف تا هنوز از جمله اسرار باقی مانده و اشخاص مختلف مورد سوء ظن قرار دارند، از جمله بعضی ها دست شاه امان الله خان و مادرش علیا حضرت را که با امیر مناسباتش برهم خورده بود، در اینکار شریک میدانند، اما شواهد و اسناد نشان میدهد که در پس این قتل دست انگلیس ها در پشت پرده شریک بوده و آنها میخواستند تا به حمایت محمد نادر خان و برادرانش و بعضی از مخالفان امان الله خان برادر امیر یعنی سردار نصرالله خان را به امارت برسانند تا از یکطرف خطر بقدرت رسیدن امان الله خان را که شخص مطلوب انگلیس ها نبود، بگیرند و از طرف دیگر با امارت نصرالله خان زمینه رسیدن قدرت بدست محمد نادر خان و برادرانش بدون رقیب میسر گردد و در قدم بعدی محمد نادر خان بتواند در راس قدرت در افغانستان قرار گیرد. (راجع به این موضوع شرح و بسط مفصل در سراج التواریخ نیز ذکر شده است که ایجاب میکند مختصر آنرا طی یک مقاله دیگر تقدیم علاقمندان کرد (سراج التواریخ جلد چهارم، بخش سوم - وقایع سالهای 1323 تا 1337 هـ قمری، چاپ اول، 1390 شمسی از صفحه 620 تا 714)

در این ارتباط اسنادی ارائه شده اند که میتوان این حدس را به یقین تبدیل نماید. یکی از این اسناد را در سال 2001 رساله در پشاور به چاپ رسید تحت عنوان "نادر خان و خاندان او" که نویسنده آن به احتمال قوی همانا مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی بوده است. در صفحه 17 این رساله بر مبنای اسناد جنرال تاج محمد خان بلوچ راجع به دست داشتن سپه سالار محمد نادر خان در موضوع شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملت چنین آمده است: «واقعه کله گوش لغمان شب 18 جمادی الاول 1337 ق رخ داد و امیر حبیب الله خان را درین مسئله که چند دست سپه سالار درین حادثه دخیل بود، اسنادی موجود است که حاضر و ناظر وقایع نوشته اند، از آن جمله کتاب "اسرار در مورد افغانستان" نوشته سردار شیر احمد خان و یکی از نزدیکان خاندانی نادر خان است که علت مهم وقوع آن فاجعه را شخص نادر خان می پندارد، زیرا این شخص از همانوقت طمعی و چشمی به تخت و تاج کابل داشت و پلانهای عمیقی برای این کار در دهلی و کابل طرح شده بود، چنانکه متن یک نامه سپه سالار محمد نادر خان عنوانی نایب سالار صالح محمد خان به آن وضاحت میدهد، از اینقرار:

د پانوی شمیره: له 6 تر 11

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

«عالیجاه عزت و شجاعت همراه برادر بجان برابرم صالح محمد خان نائب سالار صاحب را واضح باد اینکه: ازین طرف خیریت است، شمایان خاطر خود را جمع دارید، کویف جلال آباد را آرندۀ این خط بشمایان خاطر نشان خواهد کرد. کارها بر وفق مرام است، آنچه با شمایان گفته شده بود، بهمان قسم شد. بعد از تدفین میت [منظور میت امیر حبیب الله خان است - از این قلم] برادرش را [مقصد سردار نصر الله خان است] امیر ساختیم و مایان تجویز کردیم که معامله بهمین قسم باقی نمی ماند. ارجمندم رکاب باشی [مقصد از شاه ولی خان است] متوجه احوال است و عالیجاه عزت مآب مستوفی الممالک صاحب [مقصد میرزا محمد حسین خان پدر استاد خلیلی است] درین معامله شریک مایان است و انشاءالله تعالی درین روز از راه تگاب بالای دارالسلطنه [مقصد کابل است] با قوم خود می آید. عساکر دارالسلطنه را به آن برادر بجان برابر [مقصد صالح محمد خان نائب سالار است] بسپاریده ایم. باید متوجه احوال باشید که معامله از دست عساکر و شمایان بیرون نشود. انشاءالله و تعالی سمت جنوبی از خود مایان است. از آن جهت خاطر جمع داشته باشید. در جلال آباد و کابل هرکس که مدعی سلطنت شود، برای چند روز است. آخر کار بدست مایان و شمایان است. به نفری خود از طرف ما خاطر جمعی بدهید. باقی در حفظ الهی باشید. فقط مورخه 19 جمادی الاول 1337ق - امضا: محمد نادر». (- در ادامه موضوع در صفحه 19 رساله چنین آمده است: «این مکتوب از جلال آباد روز دوم قتل امیر بنام نائب سالار عساکر کابل [مقصد صالح محمد خان است] نوشته شد، ولی معلوم نیست که به مکتوب الیه [صالح محمد خان] رسید یا نه؟ زیرا مکتوب الیه در کابل بین عساکر کابل نقشی را در بیعت سلطنت اعلیحضرت امان الله خان در 9 حوت 1297 ش بازی کرد و در نتیجه به کابینه اول بحیث سپه سالار درجه اول و ناظر حربیه نیز مقرر گردید و ازین برمی آید که صالح محمد خان این پلان نادر خان را تعقیب نمیکرد و در طرفداران سلطنت امانی شامل گردیده بود.»).

بهرحال محمد نادر خان و برادران در شروع سلطنت شاه امان الله غازی برای یک مدت کوتاه از نظر افتادند، ولی به اثر توصیه علیا حضرت و روی مصلحت ها شاه با او و خانواده اش از ملایمت و گذشت کار گرفت و او را که درحزب مسما به "حزب جنگ" شامل بود و از داعیه استقلال افغانستان جداً حمایت میکرد و طرفدار اصلاحات و تجدد گرائی بود، بار دیگر موقع خدمت داد، چنانکه او را به سرکردگی قوای افغانی درجبهه جنوبی گماشت. با اینکار شهرت محمدنادرخان به حیث فرزند ارشد خانواده مصاحبان، وقتی در سرتاسر کشور پهن شد که قوای موصوف درجنگ سوم افغان و انگلیس درجبهه جنوبی قوای دشمن را به عقب راند. شاه به پاس این خدمت او را مفتخر به رتبه "سپه سالاری" ساخت و مناری را بنامش امر احداث داد.

بعد از این موفقیت نادرخان از 1921 تا 1922 وزیرحربیه رژیم امانی مقرر شد و از آنجا به ریاست تنظیمیه قطع و بدخشان منسوب گردید. او در این مأموریت بدون اطلاع دولت و استیذان شاه امان الله به همکاری با آزادی خواهان - فعال برضد حکومت شوروی پرداخت که گفته میشود اینکار را به مشوره انگلیس ها انجام داده بود. علاوه شایع بود که وی غیرمستقیم درقیام خوست (1924) نیز نقش داشت.

این رویدادها مناسبات حسنه محمدنادرخان را با شاه امان الله برهم زد و شاه او را به حیث وزیرمختار افغانستان به پاریس مقررکرد. محمد نادر خان به این وظیفه برای مدت کوتاه ادامه داد، ولی زود از کار دست کشید و در جنوب فرانسه مقیم شد. در این وقت برادرش محمدهاشم خان که سفیر در مسکو بود، ترک وظیفه کرد و نزد برادر به فرانسه رفت و برادر دیگرش شاه ولی خان نیز

د پانو شمیره: له 7 تر 11

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لوی

با آنها پیوست. در جریان اغتشاش، شاه امان الله و امیر حبیب الله کلکانی هردو از محمد نادر خان خواستند تا به وطن برگردد و با آنها همکاری شود، اما او راهی خود را در پیش داشت و برای هدفی که سالها در فکرش بود - یعنی سلطنت به حمایت انگلیس ها گام گذاشت و با دو برادر خود یکجا در ماه دلو 1307 (فبروری 1929) از فرانسه رهسپار هند برتانوی گردید و در 19 حوت 1307 و از طریق بمبی به افغانستان رسید و در خوست به فعالیت شروع کرد.

محمدنادر خان در طول راه از بمبی تا خوست در هر موقع به نماینده گان مطبوعات که هدف برگشت او را سؤال میکردند، چنین جواب میداد: «من در آمدن به افغانستان، مقصد شخصی ندارم، من خواهان تاج و تخت نیستم، من یک ثالث بالخیر هستم، از احوال موجوده اعلیحضرت امان الله خان متأسف هستم و برای خیر شخصی شان و منافع جامعه کار خواهم کرد، مراد من قیام امن و صلح در افغانستان است، هر کس را ملت به پادشاهی قبول کند، من به او بیعت خواهم کرد؛ من برخلاف شاه امان الله خان عمل نخواهم کرد.» (کشکی، برهان الدین: "نادر افغان"، چاپ اول، کابل، 1310، صفحه 349 و 351)

نقش انگلیس ها در برگشت محمد نادر خان به کشور:

انگلیس ها او را در این زمینه کمک بسیار کردند که مقامات انگلیس این موضوع را نخست رد کردند و مدعی شدند که ایشان در قضیه افغانستان کمال بی طرفی را مرعی داشتند (!!)) اما منابع اطلاعاتی و محققان تاریخ در این باره دلائلی مبنی بر حمایت انگلیس ها از محمدنادر خان ارائه میدارند که به ذکر چند مثال آن در اینجا بسنده میگردد:

"ریه تالی ستیوارت" در کتاب "آتش در افغانستان" می نویسد: «تاریخ 15 جنوری 1926 سفیر انگلیس در روسیه "سر هاجسن" (Sir R. Hodgson) که طور رخصتی به پاریس آمده بود، با محمدنادر خان و برادرش محمد هاشم خان دیدار کرد. حین تبادل نظر، نادر خان و برادرش به سفیر مذکور اطمینان دادند که آنها با برتانیه دوست و هم پیمان خواهند بود و بر علیه روسیه فعالیت خواهند کرد و علاوه کردند که آنها در مورد سرحد، سیاست دوستانه را در پیش خواهند گرفت. نادر خان پیشنهاد کرد که: دریای کنر سرحد بین هند برتانوی و افغانستان باشد.» ستیوارت در ادامه می نویسد: «این بار اول نبود که نادر خان با نماینده انگلیس مذاکره میکرد، بلکه در 13 می 1925 با "کلونل آرنک" در پاریس دیدار داشت و یک ماه بعد موصوف با "لارد گریو" (L. Grewe) سفیر برتانیه در پاریس در مورد اعمار خط آهن به مصرف برتانیه و همچنان نا آرامی ها در کابل صحبت کرد. نماینده برتانیه گفت: "با پشتیبانی ما این دو برادر میخواستند که یک قسمت بزرگ خاک خدا داد افغانستان را به ما ببخشند و هاشم خان پیشگویی کرد که بزودی انقلاب در افغانستان شروع میگردد و خودم شخصا از شورش و قیام بر علیه امان الله خان طرفداری میکنم..» (استیوارت، ریه تالی: "آتش در افغانستان - 1919 - 1929"، مترجم: یار محمد کوهستانی کابلی، چاپ اول، پشاور، 1380، صفحه 49-50)

همچنان شاه امان الله هنگام سفر اروپا به تاریخ 5 جنوری 1928 به ناپل رفت و در آنجا از طرف نادر خان و برادرانش استقبال گردید، شاه از نادر خان خواست تا به افغانستان برگردد، ولی نادر خان این پیشنهاد را موکول به شرط برطرفی محمد ولی خان، غلام نبی خان، محمود سامی، غلام صدیق خان و محمود طرزی نمود (استیوارت، ریه تالی: "آتش در افغانستان...، صفحه 53)؛ همچنان به تاریخ 7 دسمبر 1928 باردیگر هاشم خان با قونسل برتانیه در شهر "نیس" (J.W. Keogh) تماس

گرفت و تقاضای دیدار نادرخان را با وزارت خارجه برتانیه کرد. در یادداشت سری وزارت خارجه برتانیه آمده است که: «برادران میخواهند به افغانستان برگردند تا به شورشیان معاونت کنند» (استیوارت: آتش در افغانستان...، صفحه 80). خلاصه همچو ارتباطات بین انگلیس ها و محمد نادرخان قبلاً وجود داشت، ولی انگلیس ها نمی خواستند به این روابط شکل رسمی و علنی دهند، زیرا علنی شدن روابط، آینده نادرخان را در افغانستان به خطر بی اعتمادی مردم مواجه میکرد. از آنرو انگلیس ها ظاهراً خود را در این مورد بی طرف نشان میدادند و اما آنها هیچ شخص دیگر را برای سلطنت آینده افغانستان بهتر از محمدنادرخان و برادران او نداشتند و تمام زمینه ها را بطور مستقیم و غیرمستقیم به نفع او مساعد می ساختند.

نخستین اقدام عملی همانا اعطای ویژه دپلماتیک به محمد نادرخان و دوبرادر همرايش از طرف انگلیس ها بتاريخ 16 فیروری 1929 بود که بدون سرو صدا صورت گرفت و آنها در 22 فیروری توسط کشتی "قبصر هند" به بمبئی رسیدند. حین ملاقات با افغانهای آن شهر و با نشر یک اعلامیه هدف سفر خود را محض نجات وطن اعلام نمود و گفت که: «من و هیچیک از اقارب من آرزوی تخت افغانستان را نداریم.» (دیده شود: زمانی، داکتر عبدالرحمن: "بازنگری..."، صفحه 425 تا 430)

با ورود محمد نادرخان از فرانسه به هند برتانوی این سؤال در مطبوعات داخلی و خارجی مطرح گردید که اگر سپه سالار برانگیخته برتانیه نبود، چگونه او را از خاک هند برتانوی اجازه دخول به سرحدات افغانی دادند؟ جریده "حبل المتین" منتشره کلکته در شماره 190 سال 1309 ش در زمینه چنین نوشت: «انگلیس ها در میدان سیاست مانند شطرنج بازان ماهری هستند که چندین چال را به نفع حریف بازی میکنند، تا در چال آخر مقصد خود را انجام دهند. در میدان سیاست افغانستان حبیب الله (کلکانی) وسیله ای بیش نبود که همفری - سفیر انگلیس در کابل او را بمیدان کشید و اینک به نفع حریف دیگر (نادر خان) او را از بین برد (یعنی نادر خان را از طرف خود به تخت کابل نشانند)». این جریده در شماره 195 سال 1309 بعد از استقرار سلطنت نادر خان نوشت: «تمام مسائل بین مأمورین انگلستان و محمد نادرشاه در همان وهله اول ورود ایشان تعهد شده و بهمین امید انگلستان تائیدات مستقیم و غیرمستقیم به برقراری حکومت نادری و شکست حبیب الله نمود.» (رساله "نادرخان و خانواده او"، نویسنده: مهاجر افغان...، صفحه 28 و 29)

سؤال مهم دیگر این است که محمد نادرخان نه پول داشت و نه اسلحه، چطور توانست مصارف گزاف جنگ هفت ماهه را با تمام مشکلات آن تدارک نماید؟ بعضی ها می گویند که برادرانش با وی کمک کردند و آنها از نفوذ خود در بین اقوام مشرقی و جنوبی به نفع او استفاده نمودند. شاید این ادعا درست باشد، اما سؤال تدارک پول و اسلحه را جواب نمیدهد. بناءً طوریکه بین مردم و در مطبوعات بین المللی شایع شده بود، انگلیس ها هنگام ورود محمد نادرخان به افغانستان بصورت مخفی مقادیر زیاد اسلحه و مهمات و نیز کمک نقدی به او دادند که در آنوقت نادرخان از آن انکار میکرد و حتی پس از رسیدن به سلطنت هنگامیکه در بتاريخ 14 سرطان 1310 در شورای ملی بیانییه میداد، گفت که او به کمک هیچ یک دولت اجنبی کابل را فتح نکرده و اما با این اعتراف چنین وانمود کرد که گویا بعد از رسیدن به سلطنت از انگلیس ها قرضه و کمک بی قید و شرط گرفته است و اضافه نمود که: «این امداد عبارت است از یک لک و هفتاد و پنج هزار پوند قرض بلاسود و ده هزار تفنگ و پنجاه لک کارطوس و چون این امداد مبراء از هر گونه آلایشات سری و علنی است و بدون شرط است، من به ممنویت قبول کرده ام»، اما از اسناد موجود در آرشیف انگلستان به اثبات میرسد که این کمک

انگلیس ها به نادرخان در سال 1929 و به مقصد رساندن او بقدرت صورت گرفته است. (شرح مزید: زمانی، عبدالرحمن: "بازنگری..."، ... صفحه 441 تا 447)

استراتژی انگلیس در مورد نصب نادر خان به قدرت:

انگلیس ها در عین زمان میدانستند که اشغال کابل و نصب نادرخان کار ساده نیست و برای این منظور باید به طرح یک پلان استراتژیک می پرداختند، به این شکل که: قیام را باید با تبلیغ سؤعلیه شاه امان الله توسط گماشته گان خود نخست در شینوار و سپس در کوه دامن کابل دامن زنند تا حکومت جهت سرکوبی قیام، قوای نظامی به مشرقی بفرستند و بدین ترتیب بنیه دفاعی شهر کابل ضعیف شود و آنگاه حمله بر کابل توسط قوای حبیب الله کلکانی صورت گیرد. انگلیس ها چنانچه تذکر رفت، در بین شخصیت های بلند پایه حکومتی نیز قبلاً به ذرایع مختلف نفوذ کرده و روابط ایشان را با مخالفین برقرار ساخته بودند. همان بود که شاه امان الله عرصه را بر خود تنگ دید، از سلطنت استعفی داد و به قندهار رفت. به این ترتیب پلان مطروحه عملی شد و حبیب الله کلکانی به امارت رسید.

پادشاهی حبیب الله در طرح انگلیس ها یک دوره انتقالی بسیار کوتاه مدت و ناپایدار محسوب می شد که باید به سهولت سقوط میکرد و بجای آن محمدنادرخان و "برادران" بفوریت و بدون مشکل به سلطنت می رسیدند. با آنکه این کار به همان سهولت که حدس زده میشد، عملی نشد و هشت ماه پرمشقت را دربرگرفت، اما بالاخره آرزوی دیرینه برآورده گردید و سلطنت افغانستان به کسانی تعلق گرفت که مطلوب انگلیس ها و از اعتماد آنها برخوردار بودند. به این اساس بتاريخ 22 میزان 1308 (14 اکتوبر 1929) رژیم سفوی در اثر فشار قوای تحت امر شاه ولی خان در کابل سقوط نمود و امیر حبیب الله کلکانی با جمعی از یاران خود بطرف کوه دامن فرار کردند؛ ارگ بدست قوای شاه ولی خان (بعدها مارشال و ملقب به فاتح کابل) افتاد و روز بعد (23 میزان) محمد نادرخان به چهلستون رسید و از آنجا عازم ارگ کابل شد. موصوف در اولین نطق خود در "سلام خانه" در حضور جمعی از هواداران خود گفت که به پادشاهی علاقه ندارد و فقط برای نجات وطن کمر بسته و علاوه کرد که مردم باید خود شان شخص مورد نظر خود را به پادشاهی کشور انتخاب کنند. این گفته محض وجه شکلی داشت و به مجردی که یک عده از حضار مجلس صدا زدند که کسی بهتر و مناسب تر جزء او سراغ ندارند و چند نفر معلوم الحال در همان جا به نادرخان دست بیعت پیش کردند، دیگران نیز عین کار را انجام دادند و نادرخان بیعت را پذیرفت و به تاریخ 24 میزان 1307 به حیث پادشاه افغانستان شناخته شد.

چگونگی اخذ بیعت برای سپه سالار محمد نادرخان:

دگر جنرال عبدالرزاق خان سابق قوماندان عمومی قوای هوایی و مدافع هوایی در رژیم شاهی که در وقت بیعت به سپه سالار محمد نادر خان به حیث یک صاحب منصب مسلکی و تحصیل یافته در رشته هوایی در محفل بیعت در "سلام خانه" ارگ حضور داشت، در مورد اینکه چگونه محمد نادر خان به پادشاهی رسید، چشم دید خود را در کتاب خاطرات خود چنین بیان میکند: «بعد از اشغال کابل توسط قوای شاه ولی خان [بعدها مارشال]، سپه سالار محمد نادرخان [از چهلستون - حومه کابل] به کابل تشریف آوردند. بروز تشریف آوری شان یک عده مامورین اسبق ملکی و عسکری و یک تعداد سرشناسان و یک تعداد مردم جنوبی به سلام خانه [سالون بزرگ در داخل ارگ که در زمان امیر عبدالرحمن خان برای محافل بزرگ دربار اعمار شده بود و تا هنوز هم پابرجاست] گردهم آمدند و منتظر تشریف آوری وی شدند. بعد از چندی تخمین ساعت یازده بجه سپه سالار نادرخان با

دوبرادر شان مارشال شاه ولی خان و جنرال شاه محمود خان و همچنان محمد گل خان مومند و الله نواز خان سپه سالار داخل شدند و محمد نادرخان لباس ملکی به تن داشت و کرتی اش به طرز عسکری چهار جیبه و برجست و موزه به پا داشت، بر سر خود لنگی خاکی زده بود. مارشال شاه ولیخان و جنرال شاه محمود خان لباس های خاکی پوشیده بودند با چکمه های جاجی که بالای چکمه قطارها به کمر و شانه و لباس خاکی، چپلی، کلاه و لنگی به سر داشتند؛ محمد گل خان لباس وطنی و الله نواز خان لباس ملکی در برداشت. مردم چک چک کرده بعد از آن سپه سالار محمد نادر خان فرمودند که: "وظیفه من بود که آنهایی را که تاج و تخت افغانستان را غصب کرده بودند، از قدرت براندازم و چنانچه انداختم. حالا وظیفه شما مردم است که پادشاه خود را انتخاب کنید."»

او در ادامه می نویسد: «پس از این گفتار فیض محمد خان زکریا و غلام محمد خان وردک به وکالت حاضرین گفت که: "همه ما، شما را به پادشاهی خود قبول کردیم."، سپه سالار نادر خان فرمود که: "شما فکر کنید امان الله خان هم موجود است و دیگر اشخاص هم موجود است. ممکن شخص دیگری را در نظر بگیرید؟" باز همین دو نفر به وکالت همه گفتند: "نه، ما شما را به پادشاهی خود قبول میکنیم."؛ در این وقت سپه سالار کمی عقب رفته با برادر ها و هیئتی که همایش بود، مثل محمد گل خان و الله نواز خان سرگوشی کردند و بعد از یک دو دقیقه سرگوشی پس آمدند و بمردم [حاضرین] گفتند: "در صورت اصرار شما من پادشاهی شما را قبول کردم." (عبدالرزاق، دگر جنرال: "افغانستان در جریان زندگی من"، کابل 1384 ، صفحه 32)

(پایان مقاله)